

# سادهانا

یا

## تعالیم تاگور\*

ترجمه و اقتباس : باستانی پاریزی

عضو مجله دانشکده ادبیات

بسیاری از علاقه‌مندان به آثار تاگور برین عقیده‌اند که کتاب سادهانای او دره‌العقد تألیفات این شاعر بزرگ بشمار می‌رود. همانگونه که درک ماغیم آن نیز از جمله مشکلتترین آثار او محسوب می‌شود، چه مؤلف از دریچه‌این تألیف دنیا را تنها از نظر فلسفی بحت و خالص نگریسته و راهی را پیموده که فهم انسانی، قرن‌هاست درین راه بدشواری گام برمی‌دارد. مسائل مورد توجه او درین اثر همان مسائلی است که متفکرین عالم از اوایل عهد فکر بشری، یا بروایت صحیحتر از آن زمان که افکار و نظرات فلسفی بر اساس منطق مورد بحث قرار گرفت، یعنی از عهد سقراط و افلاطون، در مورد تفسیر و حل آن اختلاف نظر داشته‌اند.

در سادهانا تاگور توانسته است به مهمترین قضایای فلسفی تفکرات آدمی بادیده ژرف بین و دقیق بنگرد، او درین کتاب خیر و زیبایی را مورد مطالعه قرار داده و کیفیت آلام و شر را نیز از دیده انسانی ملاحظه کرده، و مقام آدمی را در لانه‌های وهمستی سرمدی و اصل پیدایش دریافته است. این‌ها همه مباحثی است که قرن‌ها فلاسفه بدان مشغول بوده‌اند، اما به نقطه اتکاء و آراشی دست نیافته‌اند و نتوانسته‌اند نفس تشنه‌کام را دروادی معرفت سیراب سازند.

هریکه زین ره نشان‌ها زان دهند تاگان آید که ایشان زان ده‌اند.

---

\* این کتاب در مجله «صوت‌الشرق» مورد بحث قرار گرفته است.

شاعر فیلسوف ما درین اثر، خلجان روح آدمی را با توجه به اثر معجز آسای عشق و زیبایی و هنر، آرام میکند.

ساده‌ها چيست؟ بدنیت توضیح داده شود که فصول این کتاب عبارت از محاضراتی است که مریدان و تلامذه و یاران تاگور، در مدرسه‌ای که او در قلب جنگلهای پیچیده «بولبور» بوجود آورد، بمیان کشیده‌اند. تاگور درین مکتب با حواریون خود، وقت را برای ستایش و عبادت و همچنین تدریس و مطالعه و تلمذ تقسیم کرده بود. در این مدت گفتگوها و مباحثی که درباره آن سخن رفته بود، همه را یکجا گرد کرد و قبل از شروع جنگ بین المللی اول آن را مستقیماً به چاپخانه سپرد و هنوز جنگ پایان نیافته و اوزار خود را بزمین نهاده بود که چاپخانه‌ها چاپ نهم آن کتاب را منتشر کردند.

یاران تاگور همه از متفکرین و رجال روشنفکر و از نظر جسم و عقل و روح، سالم و پاک بودند و زندگی را از نقطه نظر فلسفی و عرفانی مینگریستند. کتاب ساده‌ها به هشت فصل تقسیم میشود و عناوین آن عبارت است از: انسان وهستی (بیدایش)، وجدان و روح، مشکل بشری، مسأله ذات، مطالعه ذات در عشق، مطالعه ذات در عمل، بررسی جمال، عالم سرمدی (الانیاة).

کلمه ساده‌ها (۱)، در زبان سانسکریت به معنی راه، روش، منهج، یا نظام و صورت واقعی حیات آمده است، راهی که آدمی اختصاصاً در پیش پای نفس خود میگذارد تا او را به مدارج ترقی حیات روحی برساند. در حقیقت ساده‌ها طریقت عملی بررسی مراحل وصول به حیات ایدآلی و مثالی افلاطونی است؛ نهج البلاغه است. یعنی راه بلوغ فکر و اندیشه آدمی. سلوک عارف است.

مشکل ابدی آدمی شر و زشتی است، مشکلی که قرن‌هاست عقل و ایمان بشری را در حیرت فرو برده است. تاگور این معضل را میشکافد، او گوید: شر در حیات و سرشت آدمی، وسخت دلی در طبیعت او نهفته است و بهر حال نمیتوان آن را منکر شد یا ادنی

شکی در وجود آن کرد . گوئی تا گور ویغما ، روزی که آدم پابدایره هستی مینهاد  
بچشم خود او را همراه رنج و الم و اندوه و غم دیده‌اند ، آنجا که یغما همسفری  
«چهاریار» را چنین بیان میکند :

یغما من ویخت و غم و شادی با هم      کردیم سفر به ملک هستی ز عدم  
چون نوسفران به نیمه ره بخت بخت      شادی ره خود گرفت، من مانندم و غم!  
مردم هند ادیان گوناگون دارند ، جمعی گروندگان بودا و برخی تابع  
براهما هستند ولی همه به تناسخ و بازگشت ارواح ایمان دارند . از قرن‌ها پیش  
مردم هند راه حلی برای مشکل شر و الم می‌جسته‌اند . فلسفه هندی در اعتقاد به  
تناسخ ، کلیدی برای گشایش این مشکل بشری جسته است تا نفس آدمی را راضی  
و مطمئن سازد . این چند روز سهلت ایام آدمی ، یعنی حیات خاکی ، جز حلقه اتصالیه‌ای  
برای وصول به حیات افضل ابدی نیست . جزای مردم نیک آنست که ارواح آنان در  
جاسته مخلوقات راقیه و ازما بهتران درآید و جسم فناپذیر نخستین راترک گوید .  
خرم آن روز کزین مرحله بر بندم بار      وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم  
در ببادی همین اعتقاد است که آدمی را به تقلیل شهوات و درک مفهوم رضا  
و قناعت و تمایل به طهارت و پاک‌گی و توجه به عوالم روحی موظف میکند .

درین بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

الم و شر را نمیتوان متکرر شد ، چه هر دو جزء ذات زندگی سرشته شده‌اند ،

راحت خاطر ازین چرخ معلق مطلب

زانچه در جنبش دائم بود آرام بخواه

تا گور گوید : کسیکه از علت وجود شر در حیات پرسش میکند مانند کسیست

که درباره نقص در زندگی گفتگو مینماید . و حال آنکه بقول حافظ ، نظر پاک

خطاپوشی باید تا این خطارا بر قلم صنع نبیند ، و یا هم عقیده مولانا شود که گفت :

کرد نقاشی دو گونه نقشاها      نقشهای صاف و نقش بی صفا

نقش یوسف کرد و حور خوش سرشت      نقش ابلیسان و عفرتان زشت

هر دو گونه نقش زاستادی اوست      زشتی او نیست، آن رادی اوست  
تا کمال دانشش پیدا شود      منکر استادیش رسوا شود .  
کسی نمیتواند باین سؤال ، یعنی علت پیدایش زشتی و شر و مرگ در حیات  
پاسخ گوید ، همانگونه که اصولاً علت پیدایش حیات هم خود معضلی است و کسی  
نمیتواند بگوید کاین آمدن و رفتنش از بهر چه بود ؟  
تا گوریه سؤال اول جواب میدهد و میگوید :

«ما باید زندگانی را با همه مشکلات آن بپذیریم و به نفس خود بقبولانیم که  
این زندگانی نمیتواند بدون نقص باشد ...  
این چه عیب است که آن عیب خلل خواهد بود  
و ریود نیز ، چه شد ؟ مردم بی عیب کجاست ؟

ولی نباید منکر شد که میتوان دائماً بطرف کمال مطلق سیر کرد . و این قانون  
طبیعت و حیات است . . . در حقیقت ، تاریخ علوم نیست مگر سرگذشت خطایای  
ذهن بشری در اعصار متمادی ، و هیچ علمی به مقام خود نرسیده است مگر آنکه  
سالها مبادی آن در سجاری جهل و اشتباه و رکود سیر کرده باشد . . . شر در زندگانی  
مثل خطا و اشتباه در علم اجتناب ناپذیر است ولی ناچار البته روزی از میان خواهد رفت . .  
عمل زندگی و ادامه حیات ، نیست مگر اصلاح دائمی خطاها و اشتباهات و شرور و آزمایش  
در کارگاه هستی و ارزش یابی آنها . « تا گور فلسفه خود را با آراء و نظریات صریحی  
چنین بیان میکند :

«چهره نثرت انگیزی در برابر حیات دیده میشود که همان وجود مرگ و فنا باشد،  
اما اگر بتوانیم قبول کنیم که مرگ ناتوان تر از آنست که بتواند جلوی اندیشه  
و آرزوی ما را بگیرد ، درین صورت آدمی برای مرگ، ولو آنکه دائماً با داس وحشت -  
انگیز خود در حال درو کردن نهال وجود افراد بشری است ، ارزشی قائل نخواهد  
شد و دائماً خندان و پایکوب و غزلخوان خواهد بود ، حتی لحظه آخر که باید تن  
خاکی را بدست فنا بسپارد » ، زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت ...

سپس گوید : « گرانبهاترین درسی که در زندگی میتوان یاد گرفت اینست که

آدمی چگونه از چنگ اندوه خود را خلاصی بخشیده و الم را تبدیل به سرور و شادی نماید . . . و لا تنها چیزی که انسان را متنبه خواهد ساخت که خود را انسان بداند همانا شعور و درک غم و الم است .»

البته تا گور آدمی بدین ، یا زاهدی گوشه گیر و متنسک نیست، اما با وجود علاقه به تصوف و حقیقت مجرد و جمال مطلق ، عقیده دارد که تصوف جز کوششی روحانی در راه شناسائی خدا و درک کنه معارف روحی نیست . از طرف دیگر ، مسأله حیات را نیز همچون مرتاضان هند نمی‌نگرد ، تا گور عقیده دارد که فلسفه خود جزئی از حیات عملی است و حیات مثالی هم بایستی در محیط عمل موجود ، و بکمک عشق و هنر بوجود آید .

در حقیقت هدف و ثمره عشق و هنر باید این باشد که آدمی را با حقایق متعالی و عوارف آسمانی آشنا کند، یعنی نردبان روح بشری برای دست یافتن به عالم بالا گردد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی